پیشخوان

مروری بر یک پژوهش تاریخی درباب زندگی و زمانه امیر عباس هویدا

زمامداری در سکون!

نیما احمدپور

اثر تاریخی پژوهشی «زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا» از جمله آثاری است که به قلم اسکندر دلدم روزنامه‌نگار پرسابقه و معاصر ایرانی به نگارش درآمده است. این اثر ساختاری تحلیلی دارد و تنها به ارائه روزشمار درباره زمانه و کارنامه هویدا اکتفا نکرده است. از سوی دیگر مؤلف تنها به مرور مطبوعات و مشهورات اکتفا نکرده و از خاطرات و اطلاعات خود در دوره روزنامه‌نگاری نیز بهره جسته است. اسکندر دلدم درمقدمه این اثر و در معرفی آن می‌گوید: «هویدا پس از مدتی که بر مسند صدارت تکیه زد متوجه شد وزرا و دولتمردان بایستی فقط از او حرف‌شنوی داشته باشند و از تماس شخصی با شاه بپرهیزند. به همین دلیل شروع به گردآوری افراد مؤمن به خود کرد و یک یک کسانی را که با شاه ارتباط داشتند از مشاغل حساس برکنار کرد تا فقط خود در تماس مستقیم با شاه باقی بماند. در دوران حکومت هویدا درآمد ایران از محل صدور نفت خام به ارقام نجومی رسید که اگر دولتی دلسوز بر سر کار می‌بود و این درآمد عظیم را صرف سرمایه‌گذاری‌های بنیادین می‌کرد، سودی غیرقابل تخمین عاید مردم و نسل‌های آینده این کشور می‌شد، اما هویدا که با سیل عایدات ناشی از صدور نفت مواجه شده بود، می‌گفت: «ما آن قدر پول داریم که نمی‌دانیم با آنها چه کنیم!» سیزده سال نخست‌وزیری امیرعباس هویدا مقارن با ادوار ۲۱، ۲۲، ۲۳ و ۲۴ مجلس شورای ملی بود و او که تنها اوایل مجلس دوره بیست و یکم و اواخر مجلس دوره بیست و چهارم را در پست نخست‌وزیری نبود، در مدت زمامداری‌اش مجموعاً ۲۴ بار کابینه خود را ترمیم و وزرایش را جابه‌جا کرد. دوران زمامداری هویدا تقریباً آرام و در سکون گذشت. هویدا در سال‌هایی نخست‌وزیر ایران بود که با وجود شاه هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی اصولاً خود را محتاج داشتن ارتباط خصوصی با نخست‌وزیر نمی‌دیدند. در ایام صدارت هویدا به‌جز تیراندازی به

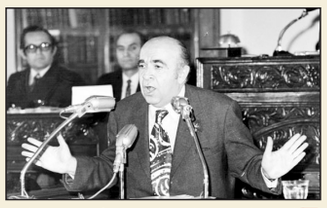

امیرعباس هویدا در حال سخن گفتن در مجلس شورای ملی

شاه ـ حادثه کاخ مرمر ـ رویداد فوق‌العاده دیگری به وقوع نپیوست و با گسترش دایره کنترل ساواک و مراقبت‌های شبانه‌روزی آن هویدا به آسوده‌ترین نخست‌وزیر ایران در طول تاریخ مبدل شد. مردی که از محل بودجه نخست‌وزیری با هواپیمای اختصاصی گل‌های گران‌قیمت ارکیده را برای استفاده روی پیراهن و کتش از هلند وارد می‌کرد و گران‌ترین عصاهای مرصع جهان را برای غنی کردن کلکسیونش خریداری می‌کرد! در دوران نخست‌وزیری هویدا انتساب وی به بهائیت شهرت زیادی پیدا کرد و ابقای این نخست‌وزیر سبب رشد نفوذ بهائیان در شئون سیاسی، اقتصادی و اداری کشور شد. هویدا یک فراماسون بود و در دوره نخست‌وزیری او ایران به محل تاخت و تاز لژهای مختلف ماسونی تبدیل شد. به وی همچنین اتهاماتی درباره فساد اخلاقی و انحرافات جنسی وارد می‌شود. در دوران حکومت چنین فردی توطئه شوم جدایی بحرین از ایران شکل گرفت و قوه مقننه دست‌نشانده قوه مجریه در یک قیام و قعود فرمایشی رأی به تجزیه بحرین از مام میهن داد. امیرعباس علاقه داشت کارهای عجیب و غریب انجام دهد. مانند چرچیل کلاه‌های عجیب به سر می‌گذاشت و لباس‌های مضحک می‌پوشید. مانند چمبرلن که همیشه چتر در دست داشت، بدون نیاز به عصا همواره عصا به دست می‌گرفت و چون مادام کاملیا که به گل علاقه داشت همیشه و دائماً گل به سینه می‌زد. در لابه‌لای پرفراز و نشیب تاریخ ایران شاید بتوان او را با میرزا آقاخان نوری یا حاجی میرزا آغاسی دو صدراعظم دیگر ایران مقایسه کرد. در تابستان سال ۱۳۵۷ با رشد اعتراضات مردمی، همان شاهی که هویدا او را پدر تاجدار و فرمانده انقلاب و شخص اول مملکت می‌نامید، امیرعباس را سپر بلا قرار داد و به زندان انداخت. بازداشت هویدا موجی از شگفتی در داخل و خارج مملکت به وجود آورد. هویدا نه یک نخست‌وزیر، بلکه یک نوکر حلقه به گوش شاه محسوب می‌شد. شاه بارها به اطرافیانش گفته بود: «هویدا قادر است افکارم را بخواند!» اما ظاهراً هویدا در لحظات آخر نتوانسته بود پی به نقشه شوم شاه برای سنگر قرار دادن خود ببرد و بر اثر همین اشتباه اسیر بازداشتگاه ساواک شد و پس از عزیمت محمدرضا از ایران توسط دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شد. به هر روی آنچه دلدم در این اثر به نگارش درآورده است، ازجمله منابع شاخص در شناخت کارکرد امیر عباس هویدا به شمار می‌رود و در این‌باره اثری قابل اعتنا و مطالعه است.

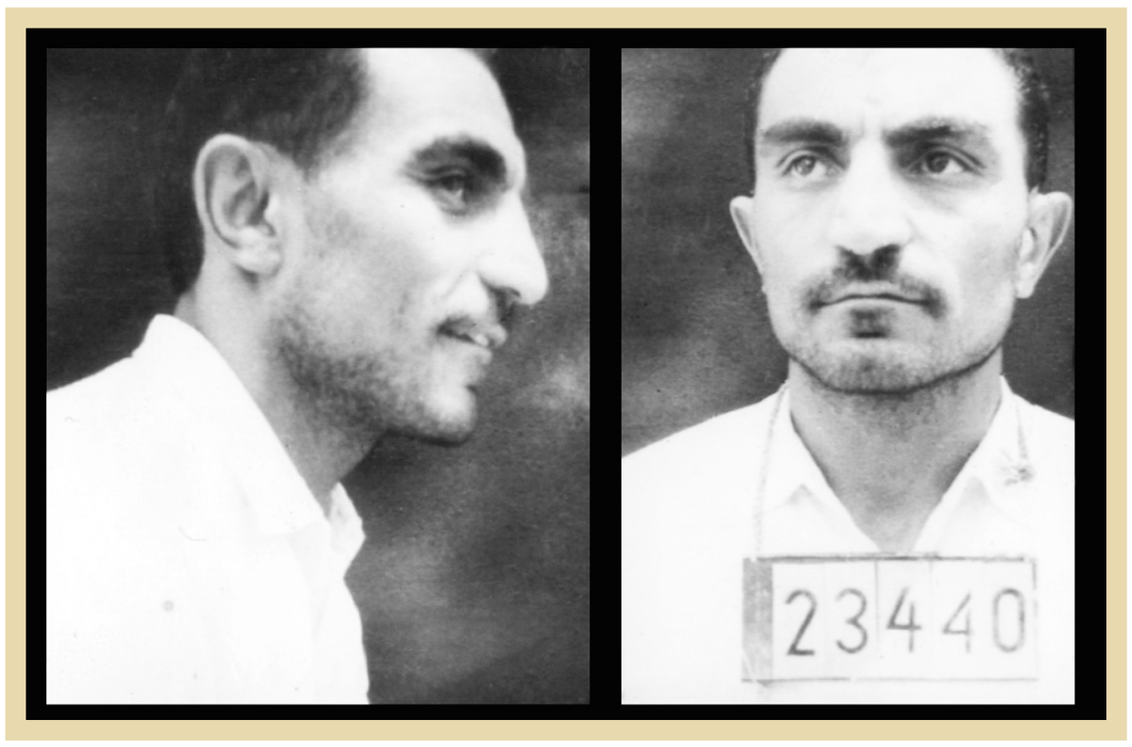

شهید سیداسدالله لاجوردی در زندان قزل قلعه تهران

جلوه‌هایی از سلوک تربیتی شهید سید اسدالله لاجوردی در آینه ۵ نامه‌منتشر نشده

حقایق اسلام را از راه مبادله افکار می‌توان خوب درک کرد

علی احمدی فراهانی

شخصیت اخلاقی و منش تربیتی شهید گرانمایه، سید اسدالله لاجوردی از فصول شاخص و در خور مطالعه در کارنامه اوست. از جمله شیوه‌هایی که این خوانش را میسور می‌سازد، مروری بر نامه‌های منشر نشده‌ای است که آن شهید گرانمایه در ایام زندان خطاب به فرزندان خویش نگاشته است. پنج نامه‌ای که پیش روی شماست مربوط به ماه‌های آذر و دی ۱۳۵۳ و توسط جناب دکتر سیدحسین لاجوردی فرزند ارجمند آن شهید در اختیار ما قرار گرفته است. امید است که انتشار این نگاشته‌های ماندگار، تاریخ پژوهان را با ابعاد تازه‌ای از منش تربیتی آن مجاهد والا آشنا سازد. امید آنکه مقبول افتد.

■■■

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سلام همراه با خروشم به تمام بچه‌های خوبی که این نامه را برایشان می‌نویسم. برای: قاسم آقا، صدیقه‌خانم، سعیدآقا، محمدآقا گلگر، سعیده‌خانم، انسیه‌خانم، آقا مهدی، آقا امیر، محسن آقا، احمدآقا، و بچه‌های دیگری که اسم‌هایشان را یادم رفته. امیدوارم که حال همگی‌تان آن قدر خوب باشد که از شدت خوبی لحظه‌ای آرامش و سکون نداشته باشید، یعنی یکسره مشغول درس و بازی و شلوغ کردن و به هم ریختن باشید. بچه‌ها، هر وقت خازی از قزوین آمد به او بگویید دایی‌جان برایتان نامه نوشته و به شما خیلی خیلی سلام می‌رساند حتماً سعیده گرگه و انسیه موشه و زهره با جیغ‌جیغ بلا بازی‌های خوب خوب می‌کنند و صدیقه بلا هم بلد هستند عروسک‌های خوب و قشنگ درست کنند. حتماً جیغ‌جیغ بلا برایم نامه می‌نویسند و از وضع مدرسه و درسشان مرا مطلع می‌کنند و باز هم می‌نویسند حالا که مامان بزرگه مسافرت هستند چه کار می‌کنند؟ من می‌دانم که صدیقه‌خانم و سعیده‌خانم و انسیه‌خانم و زهره‌خانم دیگر با پسرها بازی نمی‌کنند و خودشان با همدیگر بازی‌های دسته‌جمعی راه می‌اندازند. اگر شما دخترها با یکدیگر جلساتی بگذارید و در آن جلسات به کارهای دستی، گلدوزی، نقاشی، خیاطی و گفت‌وگو بپردازید، هم برای پیشرفت در مدرسه‌تان مفید است و هم خودتان ترقی شایانی می‌کنید. اگر از اینگونه جلسات برقرار کردید و کاری انجام دادید، هر کدامتان برای من نمونه‌ای از کارهایتان را بفرستید و اگر روی دستمال گل زیبایی گلدوزی کردید یا طرح جالبی را روی پیراهن عروسکی پیاده کردید یا اشکال بعضی از اجسام و نباتات را به صورت مجسمه درآوردید یا کارهای دیگری که نمی‌توانستید در نامه برایم بفرستید، در خانه برایم نگهداری کنید تا وقتی آزاد می‌شوم، از کارهای شما لذت ببرم و به هر کس که چیز بهتری درست کرده بود، جایزه بدهم. البته می‌دانید که اگر کاری که می‌کنید دسته‌جمعی و به کمک یکدیگر باشد قشنگ‌تر و زیباتر از کار درمی‌آید و جایزه‌ای هم که می‌گیرید جایزه‌ای است دسته‌جمعی و خیلی بهتر و شایسته‌تر. یکی از کارهایی که شما دختران عزیزم باید بکنید این است که از زهرا خانم وسایل پخت و پز بگیرید و از روی کتاب‌های طباخی غذاهای مختلف، سالادهای گوناگون و انواع و اقسام شیرینی‌های زیبا بپزید. اگر شما شیرینی‌پزی را تمرین کنید، وقتی من آزاد می‌شوم شیرینی مجلس آزادی مرا شما تهیه خواهید کرد. اگر شما با یکدیگر همکاری داشته و عقل‌هایتان را روی هم بریزید، خیلی کارهای خوب خوب می‌توانید بکنید که به‌تنهایی برایتان امکان ندارد انجام دهید.

شما دختر عزیزم برای خرید اجناس مورد احتیاجتان می‌توانید از محمد و سعید کمک بگیرید و اگر قاسم هم آمد از او هم استمداد بطلبید. پسرها هم اگر با هم بازی کنند و از یکدیگر برای ساختن بعضی چیزها مثل چراغ، ماشین، خانه، درخت، طیاره، موشک، میز، صندلی و هزاران چیز دیگر، کمک بگیرند، آنها هم موفق می‌شوند چیزهای ابتکاری بسیار زیبا و قشنگی درست کنند و کم‌کم راه برایشان باز می‌شود که همان چیزهایی را که مثلاً با مقوا ساخته‌اند، با فلز یا بعضی از مواد واقعی دیگر بسازند.

یکی از کارهایی که برای پسرها خیلی واجب است، همان طور که برای دخترها، تشکیل جلسات مذهبی در خانه و مدرسه است تا از راه مبادله افکار بتوانند حقایق اسلام را خوب درک کنند، زیرا وقتی انسان‌ها با یکدیگر به گفت‌وگو بپردازند، سؤالاتی برایشان مطرح می‌شود که تا قبل از گفت‌وگو برای آنها مطرح نبوده و هر سؤالی که پیدا شود، به دنبالش ده‌ها سؤال دیگر زاییده خواهد شد و اگر در همان جلسات پاسخش پیدا نشود انسان را وادار می‌کند که از دیگران سؤال کند و همین امر موجب آشنایی‌های فراوان با اشخاص مختلف و فهم مطالب زیاد می‌شود.

بچه‌های خیلی خوبم خدانگهدار همه‌تان.

علاقه‌مند به همه شما

سید اسدالله

■■■

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

دختر باوفا و مهربانم زهره‌خانم!

سلام علیکم!

نامه شما که به دستم می‌رسد، هر کاری دارم زمین می‌گذارم و اول نامه شماها را می‌خوانم. نامه شما آن قدر برایم صفابخش است که می‌تواند مقداری از رنج دوری شما را جبران کند.

پدرجان!

وقتی فهمیدم که اساس نامه را خودتان می‌نویسید و فقط در بعضی از جملات از مادرجان کمک می‌گیرید، به اندازه آسمان‌ها و زمین خوشحال شدم. از طریقه نامه نوشتنتان پیداست که شما و محمد آقا آتیه درخشانی دارید. واقعاً نامه‌تان خیلی زیبا و قشنگ است.

زهره‌جان!

دلم می‌خواهد هر دفعه که برایم نامه می‌نویسید با قلم درشت نی‌ای، یک خط شعر یا یک حدیث برایم بنویسید تا خط درشتتان را هم ببینم.

زهره‌خانم!

حتماً یاد گرفته‌اید که عروسک‌های قشنگ درست کنید و لباس‌های زیبا با چرخ خیاطی برایش بدوزید. دخترم وقتی می‌خواهید عروسک درست کنید، صدیقه‌خانم و انسیه‌خانم و سعیده‌خانم و دیگر همبازی‌هایتان را هم به کمک بگیرید.

زهره‌جانم!

عوض من جیغ‌جیغ بلا را یک ماچ قایمش بکنید و به او بگویید دایی‌جون شما را خیلی خیلی دوست دارند. ان‌شاءالله که در درس‌هایشان موفقند. راستی نتیجه امتحان ثلث اولتان را همگی برای من بنویسید تا ببینم وضعتان چگونه بود؟

دختر عزیزم!

از اینکه کتاب‌های داستان می‌خوانید، خیلی خیلی خوشحال شدم. پدرجان! هیچ می‌دانید دختر خوب آن دختری است که پس از اینکه تکالیف مدرسه‌اش را انجام داد و یک مقداری بازی کرد، مقداری هم کتاب‌های متفرقه می‌خواند تا یواش یواش اطلاعاتش زیاد شود و در مسائل گوناگون آگاهی پیدا کند.

زهره‌جان!

از مادرجان اجازه بگیرید و دوستان مدرسه‌تان را به خانه دعوت کنید و از صدیقه‌خانم و سعیده‌خانم و انسیه‌خانم هم بخواهید که آنها هم از دوستانشان دعوت کنند و اقلاً ماهی یک مرتبه دور هم جمع شوید و با هم داستان بخوانید، با هم بازی بکنید، با هم اسباب‌بازی‌های مختلف بسازید، عروسک درست کنید، برایش پیراهن و دامن و شلوار بدوزید، گلدوزی بکنید و یواش یواش این جلساتتان را به جلسات مذهبی تبدیل کنید، یعنی کم‌کم که به کلاس‌های بالاتر رفته و توانستید قرآن را خوب خوانده و ترجمه کرده و خوب بفهمید؛ آن وقت جلسات شما شکل مذهبی به خودش می‌گیرد و دیگران هم از جلسات شما استفاده می‌کنند. این پیشنهاد را من به محمدآقا هم دارم که یک چنین جلساتی تشکیل دهند.

فرزندانم زهره‌جان و محمدجان!

اگر شما سعی داشته باشید یک چنین جلساتی در خانه تشکیل دهید، کم‌کم تجربه می‌آموزید و می‌توانید این جلسات را در سطح مدرسه و اجتماع گسترش داده و انجمن‌های اسلامی دایر کنید و وظیفه تبلیغات اسلامی را به‌خوبی از عهده برآیید.

دخترم زهره‌جان!

نمی‌دانم از شعر جم‌جمک که برایتان سروده‌ام خوشتان آمده یا خیر؟ اگر مورد پسندتان واقع نشده، دلم می‌خواهد بدون تعارف و رودربایستی برایم بنویسید و اگر خوشتان آمده قسمت به قسمت آن را از بر کرده و وقت جم‌جمک‌بازی بخوانید و به بچه‌های دیگر هم یاد دهید تا آنها هم آن را حفظ کنند؛ اما سعی کنید با آهنگ مخصوص بخوانید تا خوشمزه و بامعنا شود.

زهره‌جانم!

یک گلی برایم کشیده بودید که دلم را از حال برد. راستی راستی که خیلی قشنگ بود. شما و محمدآقا باز هم از این کارها برایم بکنید و از احادیثی که یاد گرفته‌اید برایم بنویسید. نامه‌ای که این دفعه برایم نوشته بودید هیچ کدامتان تاریخ نزده و همانند آن دفعه فراموشتان شده بود.

خدانگهدار شما

(پدرت که از جان برترت می‌دارد)

■■■

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

فرزندان عزیزم! ای شما که شیرین‌تر از جانم هستید! هر بار که نامه شما به دستم می‌رسد، دنیایی از خوشحالی جلویم رژه می‌رود، ولی متأسفانه مدتی است که از شما نامه ندارم. قطعاً دلیلش این بوده که مشغول امتحانات ثلث اول بوده‌اید و حالا که امتحاناتتان تمام شده، لابد برایم نامه خواهید نوشت.

فرزندان عزیزم محمدآقا، زهره‌خانم و حسین‌آقا!

شخصیت اخلاقی و منش تربیتی شهید گرانمایه، سید اسدالله لاجوردی از فصول شاخص و در خور مطالعه در کارنامه اوست. از جمله شیوه‌هایی که این خوانش را میسور می‌سازد، مروری بر نامه‌های منشر نشده‌ای است که آن شهید گرانمایه در ایام زندان خطاب به فرزندان خویش نگاشته است

سیداحسان لاجوردی فرزند شهید سیداسدالله لاجوردی در کنار پدر

نتیجه امتحاناتتان را با ذکر یکایک نمره‌های درس‌هایتان برایم بنویسید. از حسین‌آقا قندی می‌خواهم باز هم با آن خط زیبا و قشنگتان چیزهایی را که در مدرسه یاد گرفته‌اند، برایم بنویسند و همچنین در نامه برایم نقاشی کنند.

فرزندان مهربانم زهره‌خانم حسین‌آقا و محمدآقا!

مادرجان در نامه نوشته بودند تصمیم دارند به مشهد بیایند و من در جوابشان نوشتم با شما مشورت کنند؛ در صورتی که شما صلاح بدانید و راضی باشید، آن وقت مادرجان بیایند. حتماً مادرجان در این زمینه با شما به گفت‌وگو نشسته‌اند.

فرزندان عزیزم حسین‌آقا، زهره‌خانم و محمدآقا!

مبادا یک وقت مدرسه را رها کرده و به مشهد بیایید زیرا از دوستان عقب می‌مانید! مضافاً که از مدت زندان من چیزی باقی نمانده و ان‌شاءالله سه ماه دیگر آزاد می‌شوم و در تهران یکدیگر را سخت در آغوش می‌فشریم و من باز از گرمی محبت شما جانی تازه می‌گیرم!

حسن‌آقای جنگی، پسر عزیزم!

این روزهایی که برف زیاد آمده چه کرده‌اید و چه بازی‌هایی کرده‌اید؟ داداش‌جون‌ها و خواهرجون تعطیل بودند و در خانه با هم بازی می‌کردید. حتماً یکی از بازی‌های شما برف‌بازی بوده و حتماً آدمک برفی هم درست کرده‌اید. خوش به حالتان. چه خوب است باز هم بازی بکنید و باز هم شیطانی بکنید.

پسر عزیزم!

اگر می‌خواهی خیلی خیلی دوستت داشته باشم، باید خیلی خیلی شیطونی بکنی.

خداحافظ

■■■

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

درودی از صمیم دل بر آنکه یکسره سراسر وجودم را تسخیر کرده! امید است این احساس، احساسی متقابل و هر روز عمیق‌تر از روز پیشینش باشد. درست همان روزی که ـ ۱۰/۶ ـ شما برای من نامه می‌نوشتید، من هم مشغول نوشتن نامه برای شما بودم. نامه شما ۱۰/۱۵ به دستم رسید. نمی‌دانم نامه من هم به دست شما رسیده است یا خیر؟ دو روز بعد ـ ۱۰/۸ ـ نامه‌ای جهت حاج حسن‌آقا و نامه‌ای جهت حاج‌آقا تقی، در یک پاکت گذاشته و به آدرس منزل خودمان فرستادم تا شما زحمت کشیده و به آنها بدهید، ولی متأسفانه یادم رفته بود بر آنها تمبر بچسبانم. نمی‌دانم به دستشان رسیده است یا نه؟ و باز همان روز نامه‌ای برای حاج جوادآقا فرستادم که آن هم بدون تمبر بود! نامه‌ای هم برای محمدآقا غریب و نامه دیگری برای ابوین و اخوانم به مناسبت عیدین قربان و غدیر ارسال داشتم.

در نامه‌ای که برایم می‌نویسید مرا از وضع نامه حاج حسن‌آقا، حاج‌آقا تقی و حاج جوادآقا باخبر کنید و همچنین از اخوانم بپرسید، نامه‌ام را گرفته‌اند یا خیر و جوابش را برایم بنویسید. پریروز ـ ۱۰/۲۵ ـ نامه‌ای از ابوی و همشیره‌ام طیبه‌خانم داشتم سلام مرا به ایشان و والده‌ام ابلاغ کنید.

بهتر از جانم!

مدتی صبر کردم شاید جواب نامه ۱۰/۶ مرا بدهید، ولی خبری نشد و امروز ـ ۱۰/۲۷ ـ این نامه را برای شما می‌فرستم، مگر زودتر جوابش را دریافت دارم. از قول من به عباس‌آقا سلام رسانده و علاقه مفرطم را به ایشان بازگو کنید.

سید اسدالله

هوای مشهد چند روزی است سرد است و برف زیادی باریده است لذا این روزها به مشهد نیایید.

■■■

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

سلامی گرم بر یگانه شریک و سهیم زندگیم، بر آن کس که بار سنگین تربیت فرزندانم را با آغوشی باز توأم با احساسات و عواطف مادرانه به دوش پر تحمل صفا، وفا، صمیمیت و مهم‌تر از همه به دوش پرتوان تعهدات انسانی می‌کشد و اجازه نمی‌دهد چهره کریه خستگی و ملالت حتی برای لحظه‌ای در صحنه زندگی پرمسئولیتش ظاهر شود.

سلامی آتشین بر فرید و بی‌همتای زندگیم، بر آن کس که علاوه بر تحمل مسئولیت‌های سنگینش در راه تربیت فرزندانی شایسته، آنچه را اجباراً از سهم من به دست دیگران به او تحمیل شده، با رویی گشاده و خالی از هر نوع تأثری منفی! کریمانه پذیرفته و با این پذیرشش، مرا در ژرفای دریای بی‌ساحل سپاس غوطه‌ور ساخته.

سلامی همراه با یک دنیا شور و شعف که منبعث از قدرت روحی و احساسات انسانی شماست، بر شمایی که با خط مشی صحیح و اسلامی زندگی‌تان، خطوط حرکت فرزندانم را ترسیم می‌کنید و راه مستقیم سلامت زیستن، انسانی زندگی کردن، اسلامی فکر کردن و خدایی عمل کردن را به فرزندانم با رفتار، کردار، اقوال و اعمال صحیح مذهبی‌تان، نشان می‌دهید. سلامی توأم با خضوع و خاکساری بر پدر، مادر، برادران و خواهران شما که در جوی مملو از عاطفه، صمیمیت و معنویت فرزندی بردبار و مذهبی تربیت کردند و سخاوتمندانه بر من منت نهادند و دست‌پرورده محیط گرم خانواده‌شان را برای تحمل هر نوع محرومیت ظاهری و صوری در کاشانه‌ام به خودسازی و دگرسازی به ارمغان دادند.

و بالاخره سلام من، تحیت من، درود من و احساسات تلطیف شده من بر شما که هر صبح با غور و بررسی در آیات قرآن و ترجمه آن و اندیشیدن در دستورات عالیه اسلام، درس بردباری و شیوه اسلامی زندگی کردن می‌گیرید و به فرزندان عزیزم می‌آموزید.

خیلی خیلی خوشحالم می‌کنید اگر به هنگام نامه نوشتن با حسین و حسنم گفت‌وگو کنید و همان کلمات و جملات شیرین و معصومانه آنها را به همان شکلی که ادا می‌کنند بر صفحه کاغذ نقش کنید، با آنها در موضوعات مختلف صحبت کنید و در ضمن نظرشان را راجع به خودتان، پدرشان و برادر و خواهرشان و هر آنچه در اطرافشان می‌گذرد بپرسید و عیناً برای من بنویسید.

این قسمت از نامه را خودتان برای حسین و حسنم بخوانید: حسین آقای قندی، سلام! پدرجان بگین ببینم با حسن بابا بازی می‌کنین؟ چه بازی‌هایی می‌کنین؟ گرگم به هوا یا اتل متل توتوله گاو حسن چه‌جوره؟ قایم موشک‌بازی می‌کنین یا آتیش‌دار بالاتَرک؟ با همدیگه جم‌جمک برگ خزونه بازی می‌کنین یا تاپ تاپ خمیر پشت تو پنیر؟ حتماً پسر خوبی هستین و با حسن بابا و بچه‌های عمه‌جون همه این بازی‌ها رو می‌کنین! و بازی‌های دیگه هم می‌کنین. حتماً توپ بازی هم می‌کنین، دوچرخه سواری هم می‌کنین، لِی‌لِی‌ام می‌کنین و وقتی توپ بازی می‌کنین مواظبین به شیشه‌ها نخوره، اما اگه یهو به شیشه خورد و جیرینگی صدا کرد، هورا می‌کشین و خوشحالی کنون می‌دوین مادرجان رو صدا می‌زنین بیان خرده شیشه‌ها رو جارو کنن تا وقتی میخواین دو مرتبه توپ‌بازی کنین یا بازی‌های دیگه‌ای بکنین خرده شیشه‌ها توی دست و پاتون نره. راستی حسین بابا و حسن آقا!

برا پدرجان بگین ببینم اگه یه وقت خرده شیشه یا چاقو دستتون رو برید، چی کار می‌کنین؟ یا اگه حسن بابا دستش برید یا خورد زمین سرش شکست یا خدای نکرده افتاد تو حوض چی کار می‌کنین؟

بازم برای پدرجان بگین ببینم اگه دستتون برید یا سرتون شیکست، مِثِ بچه‌های بد، مِثِ بچه‌های لوس و بی‌مزه و مث بچه‌های عزیزدردانه اوهو اوهو گریه می‌کنین یا مرد و مردونه می‌خندین و می‌رین خونه عمه‌جون یا مامان‌بزرگه یا پهلوی خانجان، دستتون یا سرتون رو نشون می‌دین تا براتون دوا بذارن یا اگه خودشون نتونستن خوبش کنن، شما رو ور دارن ببرن بیمارستان براتون خوبش کنن؟ هان حسین بابا! بگو ببینم کدوم کارو می‌کنین؟ حسین بابا و حسن بابا! می‌دونین همه اینا رو چه جوری برام می‌تونین بگین؟ لابد می‌دونین که وقتی مادرجان دارن برا پدرجان نامه می‌نویسن، شمام جواب سؤالای من رو به مادرجان می‌گین توی کاغذشون بنویسن و برای من بفرستن حسین بابا! همین الان عوض من حسن بابا رو یه ماچ قایمش بکنین و حسن بابا تو هم عوض من داداش حسین رو یه گاز یواشش بگیرین.

حسن بابا و حسین آقای قندی! دو تایی با هم بدویین برین اطاق خانجان و خانجان رو یه خرده اذیت کنین و بعدشم یه ماچ! و از اونجا زودی برین خونه عمه‌جون و عوض من همه بچه‌ها رو یکی یه ماچ بکنین و بگین اینا ماچایی است که پدرجان از توی زندان مشهد سوغاتی فرستادن.

بچه‌های زرنگم!

تا ۱۵ روز دیگه خداحافظ.

پدرجان شماها

سید اسدالله لاجوردی

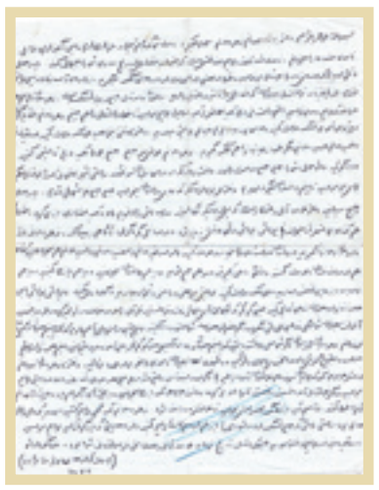

دو تصویر از نامه‌های ارسالی شهید سیداسدالله لاجوردی خطاب به خانواده از زندان

شهید لاجوردی: یکی از کارهایی که برای پسرها خیلی واجب است، همان طور که برای دخترها، تشکیل جلسات مذهبی در خانه و مدرسه است تا از راه مبادله افکار بتوانند حقایق اسلام را خوب درک کنند